

چالش‌های هویت در آمریکا

هانتینگتون، ساموئل. *چالش‌های هویت در آمریکا*، مترجمین: محمد رضا گلشن بزوه، حسن سعید کلاهی خیابان، عباس کاردان، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، ۴۰/۰۰۰ ریال

Huntington, Samuel. *Who are We? American's Great Debate*, 2004.

مقدمه

کتاب ما کیستیم؟ چالش بزرگ آمریکا که به فارسی تحت عنوان «چالش‌های هویت در آمریکا» منتشر شده است چهارمین کتاب مهم ترجمه شده ساموئل هانتینگتون نویسنده برجسته آمریکائی و استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد شمار می‌آید.

این کتاب به چهار بخش اصلی تقسیم شده است. در بخش اول به طرح کلی مسئله هویت ملی و بحران جهانی هویت می‌پردازد. در این بخش، نویسنده سؤال اصلی خود را این‌گونه مطرح کرده است: آیا ما آمریکائی‌ها با مشکل اساسی هویت ملی روبه‌رو هستیم؟ آیا «ما» ما هستیم، یعنی گروهی از مردم یا چند گروه؟ اگر «ما» ما هستیم چه چیزی باعث تفاوت ما از آنهایی می‌شود که جزو ما نیستند. (ص ۲۵). آیا ما یک ملت جهانی، یک کشور غربی، کشور منحصر به فرد، جامعه، سیاسی مبتنی بر اعلامیه استقلال هستیم یا جامعه‌ای چند تکه و چند فرهنگی؟ آیا به عنوان یک

کشور دارای هویت معناداری هستیم که بر سایر هویت‌های نژادی، مذهبی و اخلاقی مختلفی که در کشورمان وجود دارد غلبه کند؟ عوامل مختلفی در طرح این دغدغه برای جامعه آمریکائی مؤثراند که از جمله آنها مباحث مهاجرت، همانندسازی، گوناگونی، چند فرهنگ‌گرائی، ارتباط نژادی، مذهب در حوزه اجتماعی، تدریس دو نوع زبان، مدرسه و دوره تحصیلات دانشگاهی، نیایش، سقط جنین، مفهوم تابعیت و ملیت، دخالت خارجی‌ها در انتخابات آمریکا، کاربرد فرامرزی قانون آمریکا و نقش سیاسی مهاجران در داخل و خارج می‌باشند. این‌ها مسائلی است که باعث سردرگمی ما شده‌اند و بنابراین باید پاسخ شفافی به این سؤال که منابع ما در کجاست؟ و چه کسانی هستیم؟ ارائه کنیم. به ویژه اینکه نوع پاسخی که به این سؤال می‌دهیم و هویتی که از خود ارائه می‌کنیم بر اصول سیاست خارجی و نحوه عمل آمریکا در سطح جهانی، تعیین منافع ملی و اولویت سیاسی و اینکه در خارج از آمریکا چه کاری باید انجام دهیم تأثیر می‌گذارد. هانتینگتون صراحتاً اشاره می‌کند که همان تحولاتی که منجر به استقلال جمهوری‌های شوروی سابق و مستعمرات انگلستان شد، شاید در سال ۲۰۲۵ در آمریکا رخ دهد (ص ۲۷). بنابراین، فرهنگ آمریکائی در محاصره است و اجزاء تشکیل دهنده حکومت فدرال در آمریکا، به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در معرض چالش‌هایی اساسی قرار دارند.

در بررسی هویت آمریکائی، هانتینگتون بر آن است که ترکیب مردم آمریکا هنگام تأسیس در اواخر قرن هجدهم عبارت بود از سفیدپوستان بریتانیایی و پروتستان‌هایی که فرهنگ مشترکی داشتند و خود را به اصول سیاسی نهفته در اعلامیه استقلال آمریکا و قانون اساسی متعهد می‌دانستند، اما امروز آمریکا چندنژادی و چندمذهبی شده و انتقادات اساسی به منش آمریکائی وارد می‌شود. بنابراین چالش‌های جدی نسبت به پایه‌های هویت آمریکائی که به لحاظ تاریخی از چهار بخش اصلی نژاد، قومیت، فرهنگ (زبان و مذهب) و ایدئولوژی تشکیل شده مطرح است.

ظهور این بحران به صورت همزمان در ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر بیانگر آن است که عوامل مشترکی در آن دخیل هستند. ظهور اقتصاد جهانی، پیشرفت ارتباطات، حمل و نقل، افزایش میزان مهاجرت، گسترش جهانی دموکراسی، پایان جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم شوروی، مدرنیزه سازی، توسعه اقتصادی، شهرنشینی و جهانی سازی موجب تجدید نظر درباره هویت ملی شده است. علاوه بر اینها ائتلاف‌های فراملی، اصول جهانی (مثل محیط زیست) و ظهور هویت‌های منطقه‌ای و فرهنگی دیگر ملل نیز در این زمینه مؤثراند. چالش هویت در آمریکا از آنجا ناشی می‌شود که مردم (به ویژه مهاجران آمریکائی) خود را شبیه افرادی می‌دانند که به لحاظ قومیت، مذهب، آداب و رسوم، اصول و تاریخ با آنها مشترک‌اند. نمادهای این بحران هم عمدتاً افزایش

خودآگاهی قومی، مذهبی و نژادی، چندفرهنگ گرایی، استقلال، خودمختاری، و بازشناسی سیاسی است که نمود آن را در میان کیکی‌ها، اسکاتلندی‌ها، کانالون‌ها، چچن‌ها، باسکی‌ها، کورسی‌ها، کردها، فلسطینی‌ها، تبتی‌ها، سودانی‌های مسیحی، آبخازی، تاملیل‌ها و اهالی آچه و تیمورشرقی می‌توان دید. وی بر آن است که کم شدن جنگ‌های خارجی، رشد گرایش‌های مذهبی و تضعیف امنیت ملی موجب تضعیف هویت ملی می‌شود.

هانتینگتون ضمن مرور اجمالی مسئله هویت بر این نظر است که هویت یک احساس فردی یا گروهی از «خود» بوده و محصول خودآگاهی است. بدین معنی که من یا ما از خصوصیات متمایزی برخورداریم، که من را از شما و ما را از آنها متمایز می‌کند. تعریف هویت به تصوراتی از خصوصیات فردی و تمایز (خود محوری) مربوط می‌شود که توسط یک بازیگر حفظ و القاء شده و به واسطه روابط بازیگران شکل می‌گیرد و در طول زمان اصلاح می‌شود (ص ۴۴). وی اشاره می‌کند که اشخاص و گروه‌ها، هویت چندگانه و متعدد دارند و اهمیت نسبی این هویت‌ها برای اشخاص یا گروه‌ها با توجه به شرایط تغییر می‌کند. هانتینگتون به ویژه بر اساس نظر کارملا لیبکایند (۱۹۷۸) به عامل جنگ و درگیری خارجی برای ایجاد حس تمایز و تفاوت و مقایسه برای کشف هویت تکیه نموده و در سراسر کتاب به نقش وجود دشمن خارجی، تنفر و یا جنگ برای حفظ هویت ملی تأکید می‌کند چرا که کشف هویت نیازمند تبعیض، تمایز، مقایسه و تفاوت است.



نگارنده سه نوع چالش را متوجه هویت ملی آمریکائی می‌داند : ۱. هویت‌های دیگرملی (مثل مکزیکی)؛ ۲- هویت های فروملی (مثل آسیائی، یهودی، مسلمان، اسپانیولی، اسکیمو، غرب و ...)؛ ۳- هویت‌های فراملی (مثل شرکت‌های چندملیتی) و هویت‌های جهان‌میهنی (ص ۲۳). به نظر هانتینگتون این چالش‌ها موجب بحران در جامعه آمریکا شده که نشانه‌های آن را در تضعیف یکپارچگی و اتحاد ملی آمریکائیان، رشد ایدئولوژی چندفرهنگ‌گرایی و تضعیف منش آمریکائی، موج مهاجرت‌ها از آسیا و آمریکای لاتین و تضعیف فرایند آمریکائی سازی و نهایتاً حذف زبان انگلیسی توسط مهاجران (به علت حجم ارتباطات و مشابهت به کشور اولیه‌شان) و رواج آموزش دو زبانه می‌داند. حرف اصلی کتاب این است که مرکزیت فرهنگ انگلو - پروتستان در هویت ملی آمریکائی باید تداوم یابد. (ص ۵۲)

هانتینگتون در بخش دوم کتاب به بررسی عناصر و مؤلفه‌های سازنده هویت ملی در آمریکا پرداخته است. وی بحث خود را با نقد دو فرض اساسی بنا نهاده است. نخست آمریکا کشور مهاجران و اقوام پراکنده است و دوم هویت آمریکائی از طریق مجموعه‌هایی از اصول سیاسی (یا ایدئولوژیک) و آرمان خاص آمریکائی یعنی لیبرال دموکراسی شکل گرفته است. وی بر آن است که این اصول برای بررسی هویت آمریکائی ناقص‌اند و باید به ارزش‌ها، سنت‌ها و فرهنگی که مهاجرین انگلیسی از ابتداء مطرح کردند و نیز مذهب باید تاکید کرد. هم‌چنین منشأ آمریکا را نیز نه مهاجرین بلکه «مستعمره‌نشینان» (انگلیسی‌تبار) می‌داند که همان آبابی مؤسس (*founding fathers*) هستند. هم اینان فرهنگ اصلی آمریکائی را که شامل مذهب مسیحی، ارزش‌های پروتستانی، اخلاق‌گرایی، اخلاق کاری، زبان انگلیسی، سنت‌های بریتانیایی مربوط به حقوق و عدالت، محدودیت‌های قدرت دولت و میراث هنر ادبیات و موسیقی اروپائی است را بنیان گذارند. این مهاجرین اولیه، هم‌چنین، آرمان آمریکائی را با اصول آزادی، برابری، فردگرایی، دولت نماینده و سرمایه‌خصوصی ایجاد نمودند.

عنصر دیگر هویت آمریکائی نژاد و قومیت است و هسته اصلی دیگر آن، فرهنگ انگلو - پروتستان. آمریکا جامعه‌ای پروتستان است و در عین حال مبتنی بر اصول سیاست سکولار. حتی می‌توان گفت مذهب عامل اصلی بسیار از مهاجرت‌ها به آمریکا بوده است. آمریکائی‌ها یک مأموریت انجیلی و مقدس برای ایجاد آمریکا در خود احساس می‌کردند و دارای شور مذهبی ویژه خود بودند. در تشریح عنصر آرمان آمریکائی نیز منزلت انسانی، برابری اساسی افراد بشر، حق آزادی، عدالت، برابری فرصت‌ها، حق تشکیل‌سازی، فردگرایی، حکومت مردمی و آزادی اقتصادی و مذهبی عناصر هویت آمریکائی به شمار می‌آیند که اینها خود ریشه در پروتستانیتزم آمریکائی

دارند و از این حیث منحصر به فرد است. چرا که موجب شکل‌گیری ملتی با روح کلیسایی اما با باور سکولار گردیده است.

اعتقاد به تضاد همیشگی خیر و شر، فردگرایی، نقش مسئولیت فردی برای موفقیت، مذهب و اخلاق کار و مشروعیت کارکردن و سخت‌کوشی از دیگر عناصر هویتی آمریکا قلمداد شده است. اخلاق مذهبی، لیبرالیسم، عقلانیت در عرصه اندیشه، جمهوری‌گرایی لیبرال و حتی هزاره‌گرایی موجب وحدت آمریکائی‌ها شده است. بعدها ارزش‌هایی مانند احیاءگری مذهبی، اصلاحات مستمر، کاهش اقتدار دولت، برنامه‌های رفاه اجتماعی و کاهش مالیات‌ها در عرصه سیاست داخلی همواره حضور و دخالت داشته‌اند. و در سیاست خارجی نیز دنبال شده‌اند. هانتینگتون به طور جدی بر عنصر مذهبی بودن آمریکائی‌ها توجه داشته و معتقد است ایالات متحده مذهبی‌ترین و مسیحی‌ترین کشور جهان است. پروتستان‌تیزم بیش از دو قرن بر فرهنگ و جامعه آمریکائی حاکم بوده و در ناسیونالیسم آمریکائی ادغام شده است و مردم این کشور را مردمی مسیحی ساخته است. در عین حال مذهب آمریکائیان عرفی است چرا که سیاست سکولار و جامعه مذهبی با هم پیوند خورده‌اند. مذهب عرفی آمریکا چهار مؤلفه عمده دارد: اول نظام حکومت آمریکا بر اصول مذهبی استوار است، و دوم اینکه آمریکائی‌ها برگزیده خداونداند، سوم رواج اشارات و نمادهای مذهبی در میان مردم و مناسبت‌ها و مراسم عمومی است و نهایتاً همه فعالیت‌های ملی در حال و هوای مذهبی شکل می‌گیرند.

در فصل ششم از بخش دوم هانتینگتون با این پیش‌فرض مهم که هویت ملت‌ها ثابت و همیشگی نیست به تحولات ناسیونالیزم در آمریکا پرداخته است. به نظر او حس هویت جمعی آمریکائی تنها در دهه‌های منتهی به انقلاب پدیدار شد. اما بعد از استقلال و در سال‌های حوالی ۱۸۳۰ هویت‌های متضاد محلی، فرقه‌ای و حزبی از اهمیت بیشتری برخوردار شدند. در جنگ داخلی هویت ملی کاملاً تفوق یافت و نهایتاً دوره ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۰ قرن سلطه ناسیونالیزم بود که بعد از آن چالش‌هایی جدی روبه‌رو شد. به نظر او ملت‌سازی در آمریکا با اروپا متفاوت بود. در اروپا سران سیاسی نخست به ایجاد یک کشور می‌پرداختند و سپس سعی می‌کردند تا از مردم آنجا ملتی تشکیل دهند و بر آنها حکومت کنند. اما در مقابل در آمریکا تجربیات جمعی به همراه رهبری نخبگان سرشناس نوعی خودآگاهی مشترک را میان مردم به وجود می‌آورد که به خاطر آن جنگیدند و استقلال خود را به دست آوردند، سپس نهادهای سیاسی مرکزی و کوچکی را ایجاد کردند. نکته حائز اهمیت غلبه جدی هویت‌های محلی - ایالتی بر هویت ملی در بین آمریکائیان است که بین دوره انقلاب و جنگ داخلی و حتی تا مدتی بعد از آن ادامه داشته و این تا حدود زیادی به فقدان تاریخ ملی در ایالات متحده بازمی‌گردد. نتیجه آنکه تاریخ آمریکا تاریخ ایالات بوده و

دغدغه‌های منطقه‌ای و محلی (و گاهی فرقه‌گرایی و حزب‌گرایی) در مقاطع تاریخی مختلف بر احساسات ملیت‌گرایی غلبه یافته‌اند. اما و البته هرگاه پای دشمن خارجی در میان بوده است پرچم آمریکا به اهتزاز در آمده است.

هانتینگتون سپس در بحث از نحوه جذب مهاجران سه الگوی «دیک درهم‌جوش» (melting pot) یا ادغام فرهنگی، سالاد گوجه، (ادغام مهاجران در فرهنگی آمریکائی) و سالاد فصل (تکثر فرهنگی) را بررسی کرده و خود الگوی دوم، یعنی آمریکائی‌سازی مهاجران را مورد توجه قرار داده است و نشانه‌های آن را به دست آوردن خودآگاهی ملی آمریکائی، به دست آوردن تابعیت آمریکائی، دست‌برداشتن از وابستگی خارجی و وفاداری به آمریکا و تابعیت مضاعف است. این فرایند از طریق آموزش زبان انگلیسی به مهاجران در مدارس، فعالیت سازمان‌های غیرانتفاعی خصوصی و حتی نظام کلیسایی پروتستان صورت عملی به خود گرفت.

چالش‌های پیش روی هویت آمریکائی

نویسنده در این بخش به انتقاد از اقدامات و برنامه‌هایی که تخریب‌کنندگان هویت آمریکائی دنبال می‌کنند پرداخته است و اجباری کردن تاریخ گروه‌های نیمه ملی (به جای تاریخ ملی)، کاهش مرکزیت زبان انگلیسی، آموزش دوزبانه، شناسائی قانونی حقوق خرده‌گروه‌ها، چند فرهنگی‌گرایی و ... را جنگی واحد علیه ماهیت آمریکائی تلقی کرده است (ص ۲۰۵) که از سوی نخبگان آمریکائی در مراکز علمی رسانه‌ای تجاری و حرفه‌ای و دولتی دنبال می‌شود. نبرد اصلی در این جنگ، به چالش کشیدن آرمان، زبان و فرهنگ اصلی آمریکاست. وی در تشریح چالش پیش روی آرمان آمریکائی، رواج قوانین مبتنی بر تبعیض مثبت و تشویق ترجیح و تبعیض نژادی به نفع اقلیت‌ها را مطرح نموده است. (که ناقض اصل برابری است و آرمان حقوق مساوی برای همه بدون در نظر گرفتن نژاد را زیر سوال برده). چالش دیگر در حوزه زبان انگلیسی و «دوزبانی» و ارتقاء جایگاه زبان اسپانیولی در کنار زبان انگلیسی است، زیرا در سراسر تاریخ آمریکا زبان انگلیسی کانون هویت ملی آمریکا بوده است. مسئله آموزش دوزبانه توسط اسپانیائی‌تبارها، و نخبگان حکومتی دامن زده می‌شود. چالش پیش‌روی فرهنگ اصلی آمریکائی‌ان نیز طرفداری از چندفرهنگی‌گرایی برای جایگزینی فرهنگی اصلی انگلو - پروتستان آمریکائی است که در دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است. به نظر هانتینگتون، جنبش چندفرهنگی‌گرایی در ذات خود تمدنی ضداروپائی و ضدغربی است و هدف آن ایجاد فرهنگ آمریکائی به مثابه موزائیک و سالاد فصل است و نه دیگ در هم جوش یا سالاد گوجه. این جریان چهره «دنبال‌رو و انگلیسی‌بودن» آمریکا را به چالش می‌طلبد و این کار را بیشتر از طریق تغییر

مضمون کتاب‌های درسی مدارس دنبال می‌کند. به این نحو که در کتب درسی، تاریخ آمریکا و غرب و حوادث مهم آن نادیده و حذف می‌شدند.

یکی دیگر از چالش‌های هویت آمریکائی رشد روزافزون مهاجرت ایراد اساسی در این میان ناهمانندگرددی مهاجرین با فرهنگ حاکم (یا تقابل با آمریکائی‌سازی) در سالیان اخیر است که بنابه دلایلی همچون تفاوت سیستم سیاسی کشورهای مبدأ با نظام سیاسی آمریکا، تفاوت‌های زبانی (به ویژه برای آسیائی‌ها و مکزیکی‌ها) و نیز افزایش مهاجرت مسلمانان که اعتقادات دینی‌شان را حفظ می‌کنند، صورت می‌پذیرد. ضمن آنکه مهاجرین جدید انگیزه، تمایل و مسئولیت جدی برای آمریکائی شدن در خود حس نمی‌کنند. همچنین تمرکز جغرافیائی مهاجرین در شهرها و حاشیه‌ها و مناطق مشخص (و سازماندهی و نهادی کردن منافع گروه‌های مهاجر) و ثروتمند بودن مهاجران باعث می‌شود مهاجرین نیازی به تطبیق هویت و وفاداری خود نبینند. علاوه بر آن در نیمه دوم قرن بیستم میلادی تلاش‌های دولت برای گسترش آمریکائی‌سازی نسبتاً کم شده است و نتیجه آنکه هویت اولیه مهاجران تثبیت شده است.

اجازه برخورداری از تابعیت دوگانه و هویت دوگانه نیز بیانگر کم ارزشمند شدن تابعیت آمریکائی است و این زمینه شکل‌گیری فرامهاجران، شده است. این افراد دارای دو زبان و دو ملیت هستند. دولت‌های مبدأ نیز اکثراً با تابعیت دوگانه موافق‌اند چون این امر باعث انتقال سرمایه از آمریکا به سرزمین اصلی می‌شود و از طریق حضور و مشارکت خود در آمریکا، منافع کشور فرستنده را حفظ می‌کند و افزایش می‌دهد. نهایتاً تابعیت دوگانه به هویت‌های دوگانه و وفاداری‌های دو گانه اعتبار می‌بخشد (ص ۲۹۷) و برای شخص دو تابعیتی در آمریکا، کشور اولیه‌اش اهمیت بیشتری دارد.

از جمله آسیب‌های مهم هویت آمریکائی تبدیل آن به جامعه‌ای انگلو - هیسپنیک با دو زبان ملی است که نیروی جهت‌دهنده به آن مهاجرت از آمریکای لاتین و به ویژه از مکزیک بود. رشد جمعیت مکزیک‌ها (کوبائی‌ها) مرز میان دو کشور را ناپدید کرده است. مهاجران مکزیک‌ها در جامعه آمریکائی جذب نمی‌شوند. مهاجرت مکزیک‌ها به دلیل همجواری با آمریکا، تعداد زیاد آنان، غیرقانونی بودن ورود آنها به آمریکا، تمرکز منطقه‌ای در کالیفرنیا (جنوبی) کوبائی‌ها در میامی و اهالی دمنونکن و پروتوریکو در نیویورک)، زاده و ولد فراوان و تداوم مهاجرت و حضور تاریخی اثرگذاری جدی بر هویت آمریکائیان دارند. درباره این عامل آخر شایان ذکر است که ایالات متحده به مکزیک حمله نظامی کرده و نیمی از این سرزمین را ضمیمه خاک خود کرده است بنابراین مکزیک‌ها احساس می‌کنند به دلایل تاریخی حق ویژه‌ای در آمریکا دارند. (ص ۳۲۴) در مجموع مکزیک‌ها از نظر شاخص‌های جذب، مانند زبان، تحصیلات، اشتغال، درآمد، تابعیت، ازدواج میان نژادی و هویت نتوانسته‌اند جذب جامعه آمریکائی شوند. و این فرایند احتمال انشقاق میان آمریکایی اسپانیائی زبان و انگلیسی زبان را تقویت می‌کند. هانتینگتون تأکید می‌کند که طبقه متوسط آمریکائی‌های مکزیک‌تبار به شدت فرهنگ آمریکائی را انکار می‌کنند زیرا تماس‌شان را با هویت و کشور اصلی‌شان حفظ کرده‌اند و دارای انسجام و جمعیتی بزرگ هستند. بنابراین آنها یک انشعاب بزرگ در ساختار سیاسی - اجتماعی ایالات متحده ایجاد کرده‌اند. آنها حتی ادعا می‌کنند زمان تسخیر مجدد سرزمین‌های مکزیک (اشغال شده توسط آمریکا) و یکپارچگی مجدد این مناطق به مکزیک فراهم آمده است. تا جایی که به نظر یکی از اساتید تا سال ۲۰۸۰ ایالات جنوب غربی ایالات متحده و ایالات شمالی مکزیک با همدیگر کشور جدید را با عنوان جمهوری شمال تشکیل خواهند داد. (ص ۳۴۴) همین اتفاقات برای میامی هم که مملو از مهاجران کوبائی است، مشاهده می‌شود.

هانتینگتون در فصل دهم کتاب به موضوع کم رنگ شدن و تمایز میان هویت ملی آمریکا با هویت بین‌المللی و جهانی و درآمیختن این دو پرداخته است. پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی در دهه پایانی قرن بیستم میلادی و نبود دشمن خارجی یا کشور قدرتمند دیگر انسجام ملت را کاهش

داده و باعث افزایش جاذبه‌های فروملی (sub national) شده است چرا که در صورت نبود جنگ، منافع شخصی بر تعهد ملی اولویت پیدا می‌کند. فقدان تهدید جدی ایدئولوژیک (حتی از سوی چین) شرایط ابهام آمیزی را برای آمریکا به وجود آورده است. بنابراین، در چنین شرایطی تنها راه حل، تمرکز بر دشمنان بالقوه نظیر دولت‌های یاغی، تروریست‌ها، مافیای مواد مخدر یا فرایندهای تهدیدکننده همانند گسترش تسلیحات هسته‌ای، سایبرتروریسم و جنگ‌های پراکنده است. وی همچنین بر تهدید گروه‌های بنیاد گرای اسلامی و بطور کلی اسلام سیاسی تاکید کرده است.

زوال ملی‌گرایی در بین نخبگان به دلیل گسترش فوق‌العاده تعاملات بین‌المللی، میان‌اشخاص، شرکت‌ها و دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی، افزایش حجم سرمایه‌گذاری‌ها، تولید و بازاریابی شرکت‌های چند ملیتی و افزایش سازمان‌ها، رژیم‌ها و قوانین بین‌المللی که شاخص‌هایی از جهانی شدن به شمار می‌آیند واقعیتی غیرقابل انکار محسوب شده است. در این فضا، غرور و وطن‌پرستانه از نظر اخلاقی خطرناک تلقی می‌شود، چرا که « فقط انسان‌های پست، پشت ابده وطن‌پرستی پناه می‌گیرند». اشاعه دیدگاه ضدوطن‌پرستانه بین روشنفکران لیبرال سبب شده است جامعه بین‌الملل از لحاظ اخلاقی برتر از جامعه ملی تلقی شود.

احیای هویت آمریکایی

در این بخش از کتاب، به فرایندهایی که موجب تقویت هویت آمریکایی می‌شود توجه شده است. در زمینه قومیت، کم‌رنگ شدن زمینه‌های قومی مهاجران و تبدیل شدن آمریکایی‌های غیرسفیدپوست به سفیدپوست که از طریق ازدواج‌های میان‌قومی و میان‌نژادی (بیشتر با قومیت‌های اروپایی تبار) صورت می‌گیرد، مورد بررسی قرار گرفته است.

در زمینه نژادی نیز هانتینگتون بر آن است که اهمیت نژاد کاهش خواهد یافت و ازدواج‌های میان‌گروهی خطوط نژادی را زائل خواهند کرد. حذف شاخص نژاد (برای مثال در سرشماری‌ها) بیانگر گامی مهم به سوی ایجاد هویت ملی آمریکائی (هویت فراگیر) خواهد بود.

نگرانی اساسی هانتینگتون شکاف بین مردم وطن‌پرست آمریکا (که نگران امنیت اجتماعی و حفظ و تداوم الگوهای سنتی خود هستند) با نخبگان غیر ملی در دولت و بخش خصوصی است. این امر موجب می‌شود مردم آمریکا از سیاست و دولت بیگانه شوند زیرا نخبگان آمریکا کمتر ملی‌گرا و بیشتر لیبرال هستند. این نخبگان عمدتاً گرایش‌های چپ و مذهب‌ستیز دارند. این باعث شکاف میان مردم ملی‌گرا و نخبگان جهان وطنی می‌شود و اهداف متفاوت در حوزه هویت ملی، سیاست داخلی، و سیاست خارجی را موجب می‌شود.

علیرغم این مشکلات و چالش‌های اساسی به نظر نویسنده آرمان و هویت آمریکائی به واسطه آسیب‌پذیری جدید آمریکا در مقابل حملات خارجی (مثل ۱۱ سپتامبر) و احیاء و بیداری مذهبی در

آمریکا در شرایط جدیدی قرار خواهد گرفت. آسیب‌پذیری و ضربه‌پذیری اخیر آمریکا در داخل کشور، چگونگی تعریف آمریکایی‌ها از خود را تغییر داد و آنان را متوجه «سرزمین مادری»‌شان نمود. در نتیجه آرمان آمریکایی مهمترین عامل هویت ملی برای آمریکایی‌ها شد. به عبارتی، در پایان قرن بیستم نه نژاد انگلوساکسونی و نه زبان انگلیسی بلکه هویت آمریکایی به عنوان یک عنصر ایدئولوژیک، عامل تعریف کشور و ملت آمریکا شده است، اما به باور هانتینگتون این عامل ایدئولوژیک برای ساماندهی به یک ملت کافی نیست. تجارب تاریخی (مثل ایدئولوژی کمونیستی برای چین و شوروی سابق) شاهد این مدعاست. در واقع ملت و کشوری که تنها به واسطه ایدئولوژی سیاسی خود را تعریف کند ملت و کشوری شکننده است(ص ۴۶۶). به عبارت دیگر، بعید است مردم بتوانند دلبستگی جدی به فرهنگ و ملیت را در اصول سیاسی پیدا کنند. یعنی با ایدئولوژی، «اجتماع معنی‌دار» ساخته نمی شود. بنابراین هانتینگتون در جستجوی عناصر دیگری برای هویت آمریکائی است و در این جهت به «روح کلیسا» و فرهنگ متمایز انگوساکسونی می‌رسد. وی تأکید می‌کند که آرمان آمریکائی خود محصول سنت‌های انگلیسی، دگراندیشی پروتستانتیزم و ایده‌های جنبش روشنفکری مهاجران قرن نوزدهم است و در صورت کنار گذاشتن چنین مبانی آرمان آمریکایی دیگر وجود نخواهد داشت. موفقیت جریانات مذهبی در ارضای نیازهای روانی و اخلاقی آمریکایی‌ها و جلوگیری از زوال اخلاقی و تأمین امنیت اخلاقی بوده است و در نهایت به نقش فعال مذهب در زندگی مردم آمریکا در دهه ۱۹۹۰ و حتی نقش آفرینی و حضور مذهب در سیاست آمریکا منجر شد و دیوار بین دولت و مذهب تضعیف شد. در این راستا دولت مجوز قانونی اعطای کمک‌های مالی به مدارس خیریه و مذهبی را دریافت نموده و حمایت‌های دولت فدرال از گروه‌های مذهبی مسئول خدمات اجتماعی ارتقاء یافته و بسیاری از محدودیت‌های قانونی علیه مذهب برداشته شده است.

هانتینگتون در انتها، ظهور اسلام ستیزه‌جو و جریان اسامه بن‌لادن را برای احیای هویت آمریکایی مفید ارزیابی کرده است چرا که بن‌لادن، خلاء گورباچف به عنوان دشمن جدید و خطرناک را پر کرد و هویت آمریکائی را به عنوان یک ملت مسیحی مسجل ساخت. این جنگ تازه میان اسلام مبارز و آمریکا شباهت‌های بسیاری با جنگ سرد دارد. دشمنی مسلمانان، آمریکایی‌ها را تشویق می‌کند تا هویت خود را به لحاظ مذهبی و فرهنگی اثبات کنند، همانند زمان جنگ سرد که هویت خود را به لحاظ سیاسی و آرمانی تعریف می‌کردند. وی با ارائه تقسیم‌بندی چهارگانه از جنگ‌های آینده بر اساس عامل سطح تهدید (بائین و بالا) و عامل بسیج منافع (کم و زیاد) معتقد است دولت بوش پس از ۱۱ سپتامبر با افزایش سطح تهدید و عدم تحمیل ناراحتی‌ها و شرایط بسیج در جامعه آمریکا توانسته است همگرایی را افزایش دهد.

در رابطه با آینده، هانتینگتون معتقد است سه برداشت یا مفهوم از آمریکا در رابطه با بقیه جهان وجود دارد. اولی گزینه جهان‌وطنی است؛ یعنی آمریکای مرزهای خود را به روی دیگران می‌گشاید و تابعین دیگر دولت‌ها و آواره‌ها و مهاجرین را برای حضور در آمریکا تشویق می‌کند که در این صورت دارای ویژگی چندقومی، چندنژادی، و چندفرهنگی شده و نهایتاً تسلیم سازمان‌های بین‌المللی می‌شود. در واقع هویت ملی در مقابل دیگر هویت‌ها اهمیت خود را از دست می‌دهد. در گزینه جهان‌وطنی جهان سازنده آمریکا است. در گزینه دوم یا امپریالیستی، آمریکا است که جهان را می‌سازد. بروز مداخله‌های بشردوستانه و ظهور ابر قدرت جهانی نموده‌های این برداشت هستند. در چنین جهانی آمریکا هویت خود را به عنوان یک ملت از دست داده و به یک امپراتوری فراملی تبدیل می‌شود.

اما رهیافت ملی‌گرایانه عوامل متمایزکننده آمریکا از سایر جوامع را مورد توجه قرار می‌دهند و معتقدند مردم کشورهای دیگر نمی‌توانند آمریکایی شوند. آمریکا متفاوت است و بنابراین باید سعی در حفظ و ارتقاء ویژگی‌هایی کند که تعریف‌کننده آمریکا از زمان تشکیل آن بوده است. این ویژگی‌ها همانا مذهبی بودن و فرهنگ انگلوپروتستانی است. وی بر آن است که بسته به نوع انتخابی که از میان این سه گزینه صورت بگیرد، آینده آمریکا در جهان مشخص خواهد شد. نویسنده در نهایت موضع مشخصی در قبال این سه رویکرد اتخاذ نمی‌کند اما با توجه به مباحث قبلی می‌توان گفت وی اشتراک نظر و دل‌بستگی جدی با رهیافت سوم دارد.

نقد اثر

نکات و ملاحظات اساسی ذیل در این اثر قابل توجه و تأمل هستند.

(۱) نویسنده مروری هر چند اجمالی بر نظریه‌های رایج در حوزه هویت ملی نداشته و اشاره و تأملی بر حجم انبوه اطلاعات در زمینه مطالعات قومی، هویت ملی و ملی‌گرایی نمی‌کند. این فقدان موجب شده تا کتاب ماهیت ایدئولوژیک و تا حدی زورنالیستی پیدا کند و در خلأ مبانی نظری مشخص گرفتار نوعی سطحی‌انگاری در موضوع هویت ملی گردد.

(۲) به نظر می‌رسد هانتینگتون توجه کمتری به یافته‌های تجربی و داده‌های پیمایشی عمیق که نظریه وی را درباره چهار عنصر اصلی هویت آمریکایی، یعنی تشکیل‌دهنده مستعمره‌نشینان انگلیسی‌تبار قبل از ورود مهاجران جدید؛ آرمان و ایدئولوژی؛ عدم تعلق به مکان و چهارنژاد و هویت داشته است و صرفاً به داده‌های نظرسنجی اکتفاء کرده است. بنابراین در انتخاب این چهار عنصر به عنوان مبانی هویت آمریکائی تردید وجود دارد. به ویژه آنکه در مباحث متفاوت عوامل دیگری همچون مذهب را مهم شمرده است.

۳) ساموئل هانتینگتون در بررسی خود هیچ‌گونه اشاره و تأملی به نظریه‌های جدید در باب هویت ملی که عناصر ابعاد و ارکان جدیدی را (مانند جنسیت و...) در تکوین هویت ملی مهم می‌دانند توجه نکرده است و به نظریه‌های مدرن هویت که بر تمایز و تفاوت در هویت و ترکیبی بودن هویت تأکید دارند توجه ننموده است.

۴) عدم تمایز بین سطوح توصیف، تبیین و راهبرد از مشکلات دیگر این اثر است.

۵) نویسنده به مهمترین الگوی مورد پذیرش در ادبیات هویتی و هویت ملی که همانا ناسیونالیسم مدنی یا گفتگویی است توجه نداشته است.

۶) بر تأکید یکسره نویسنده به عامل مذهب مسیحی به عنوان یک مبنای اصلی در نظریه هویت ملی آمریکائی و نیز در ادامه برای بازسازی هویت آمریکا بر مبنای مذهب مسیحی انتقاد جدی وارد است، چون این تأکید به معنی نادیده گرفتن مذهب به عنوان عامل انشاقی است. از قضا باید گفت در دوره جدید احیای مذهب موجب تکثر و تفاوت می‌شود و نه انسجام و همبستگی. به این ترتیب اگر هویت مسیحی احیا شود اولاً فرقه‌گرایی مسیحی نیز به شدت متنوع و فعال می‌شود. چه بسا این فرقه‌ها خود منشأ انواع تحرکات بی‌ثبات‌کننده یا براندازانه و تروریستی در درون جامعه آمریکا بشوند. دوم آنکه اهمیت‌یابی روزافزون مذهب برای آمریکایی یا بیداری مذهبی برای غیر مسیحیان پروتستان هم توأم می‌شود. این دو فرایند به موازات هم عدم انسجام را به دنبال می‌آورد. چون مذهب‌یون سایر ادیان هم فعال می‌شوند بنابراین آسیب‌های جدیدی به هویت ملی آمریکا وارد می‌شود.

۷) تأکید نویسنده به ضرورت داشتن دشمن خارجی برای حفظ یکپارچگی هویت آمریکایی به ویژه اسلام‌ستیزه‌جو در دوره معاصر که جای کمونیسم را گرفته است هر چند دارای رگه‌هایی از واقعیت و عینیت است اما غلبه نوعی نگاه سطحی در هویت‌سازی را نشان می‌دهد.

۸) نکته قابل توجه دیگر اصرار نویسنده بر تناقض ذاتی میان جهان وطنی (جهانی شدن) با هویت ملی آمریکایی از یک جهت و نیز تناقض ذاتی میان گرایش به قومیت (در سطح فروملی) با گرایش به هویت ملی آمریکا از سوی دیگر است. فی‌الواقع هانتینگتون این سه وجه را کاملاً در تضاد و تقابل با هم قرار داده است در حالی که در نظریه هویت در عصر مدرن و پست مدرن که علی‌الاصول جامعه آمریکا را هم شامل می‌شود، این سه بعد یا منبع هویت می‌توانند در کنار هم و در طول هم قرار گیرند و در سطح فردی یا ملی مقوم هم بوده و (حداقل در جامعه آمریکایی) همدیگر را تقویت و می‌کنند.

۹) هانتینگتون آشکارا و تعمداً از نقش و تأثیرات مثبت حضور مهاجران و دوتابعیتی‌ها در رشد قدرت اقتصادی آمریکا سخن نمی‌گوید و صرفاً از بعضی تبعات منفی از جمله دوزبانگی و بی‌گیری

اهداف کشور مبدأ در آمریکا (در نقش لابی دولت مبدأ) و یا انتقال سرمایه‌ها به سرزمین مادری سخن می‌گوید که این پدیده‌ها هیچکدام عام نیستند.

۱۰) نویسنده نوع نگرش نخبگان با مردم آمریکا را در تقابل دیده است به این معنی که نخبگان، جهانی وطنی و مردم عادی، ملی‌گرا هستند. این نگرش دو قطبی نیز منطقی و واقعی نیست چون در اینجا با طیفی از شدت و ضعف گرایش‌ها مواجه‌ایم که در دو سر آن نیز الزاماً مردم عادی و نخبگان نبوده و گروه‌بندی و طبقات اجتماعی و اقتصادی مهم در جای جای این طیف قرار می‌گیرند. برای مثال نخبگان نظامی آمریکا قطعاً ملی‌گرا هستند اما بسیاری از مردم عادی آمریکا که خاستگاه قومی دارند لزوماً هویت آمریکایی در وجه رسمی آن را پذیرا نیستند، هر چند در این کشور ساکن‌اند.

۱۱) نکته دیگر فقدان نگرش تطبیقی در بررسی تهدیدات هویتی آمریکا در مقایسه با سایر واحدهای سیاسی است. چرا که در شرایط مقایسه است که امکان توصیف و تبیین دقیق فراهم آمده و راهبردهای عینی‌ترو ملموس‌تر ارائه می‌شوند. هرچند در مقایسه ایالات متحده با سایر کشورها بایستی به ویژگی‌های خاص این کشور از حیث قدرت استیلا، قدمت تاریخی و ترکیب جمعیتی (مهاجران و تازه واردان و تنوعات نژادی، قومی و زبانی آن) توجه داشت.

پایان سخن

کار هانتینگتون در این کتاب نوعی جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی فرهنگی آمریکای معاصر است و برای فهم و درک عمیق مخاطب و خواننده ایرانی و فارسی زبان از مسائل فرهنگی اجتماعی و سیاسی ایالات متحده مفید فایده است و در توسعه «ادبیات آمریکاشناسی» نیز مؤثر تلقی می‌شود. زیرا می‌تواند یک تاریخ‌نگاری تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی از آمریکای قرن هجدهم تا آمریکای قرن بیست و یکم به شمار آید. همچنین این اثر منبع مناسبی برای شناخت تحولات سیاسی اجتماعی جامعه آمریکا و فهم بحران‌ها، مناسبات و میانی سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده بوده و دستمایه خوبی برای مطالعات مقایسه‌ای بین ایران و آمریکا محسوب می‌شود. علاوه بر اینها با توجه به شهرت نویسنده، این کتاب منبع مناسبی برای شناخت تفکر، ذهنیت و گفت‌وگو حاکم بر جریان‌های اخیر قدرت را در آن کشور به دست داشته و بر آن حکومت می‌کنند.